

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبينا

و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا أبي القاسم محمّد

و على آل بيته الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ التين، ٤ ثُمَّ

رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ التين، ٥ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الصّٰلِحٰتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ التين، ٦ ما انسان را

در بهترين نظام و زيباترين بناء و تشكّل خلق

كرده ايم، سپس او را به ادنى مراتبِ نزول در عالم

كثرات برگردانديم مگر آن كسانى را كه آنها به مرتبه

ايمان نائل بشوند و عمل صالح انجام بدهند. اولاً چرا

خداوند انسان را در بهترین نظامی که تا به حال
خلائش را خلق کرده بود خلق کرد؟ دوم این که چه
داعی داشت که انسان را به اسفل سافلین عالم طبع و
عالم ماده و عالم دنیا بیاورد؟ این سرّ در اصل خلقت
و بعد نزول در این عالم اسفل سافلین چه سرّی
است؟ ... چیست؟

وجود پروردگار متعال این وجود وجود اکمل
است به این معنا که هیچ جنبه نقصان و استعداد و
جنبه منتظره و انتظار و تهیی و آمادگی در وجود
پروردگار راه ندارد و در غنای تامّ و فعلیت تامّه قرار
داد. احتیاج به کسی ندارد، برای رسیدن به کمال
محتاج کسی نیست. جهت نقصانی ندارد تا به
واسطه [رفع آن] او خود را به کمالی برساند. جهت
نقصان را در خود رفع کند این وجودی که دارای این
خصوصیت کمالیه هست این وجود از خود بروزات
و ظهوراتی داشته تا به حال، یکی از آن بروزات و
ظهورات ملائکه هستند، یکی از آن بروزات و
ظهورات عالم عقول است، یکی از آن بروزات و
ظهورات اجنه هستند، یکی از آنها عالم ماده و عالم

کون و فساد است، یکی از آنها حیوانات است. همین
طور اینها بروزات و ظهورات آن وجود کامل
پروردگار هستند اما خداوند متعال راجع به هیچ کدام
از این ها فرمود "إِنَّا خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ فِي أَحْسَنِ
تَقْوِيمٍ" ! ما ملائکه را در زیباترین نحوه خلق به وجود
آوردیم [قرآن همچنین آیه‌ای] ندارد، حتی راجع به
جبرائیل ندارد، راجع به میکائیل و ازرائیل ندارد که
ما جبرائیل را در بهترین نحوی که می توانستیم و از
قدرت مان برمی آمد ما خلق کنیم، ندارد.

راجع به این خلقت آسمان و زمین و این کرات و این عالمی که انتها ندارد و به انتهایش نرسیدند و نخواهند رسید، راجع به این هم ندارد که ما آسمان‌ها و زمین را در بهترین نحوی که می‌توانستیم با قدرت قهاریت و نیروی لایزالی خود به وجود بیاوریم، ندارد. اما راجع به انسان این مسأله است به عبارت دیگر در یک روایت و حدیث قدسی می‌فرماید:

لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعُنِي
قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ^۱

زمین و آسمان وسعت مرا ندارند، وسعت مرا ندارند یعنی وسعت تجلی مرا ندارند، زمین و آسمان یک ظرفیت محدودی دارند. بله شما وقتی که یک بادکنکی را دست می‌گیرد این بادکنک ممکن است ظرفیتهای مختلفی داشته باشد، یک بادکنک را یک مقداری در آن بدمید می‌ترکد، محدود است، ضعیف است. بادکنکی هست قویتر، یک مقدار بیشتر بزرگ می‌شود ولی بالاخره یک حدی دارد. بعضی از این

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۱۲۳

بادکنک‌ها هستند حتی یک مرد صد کیلویی، صد و بیست کیلویی برود روی آن بایستد طوری نمی‌شود چون قوی است، ماده پلاستیکی آن ضخیم است، انعطاف آن زیاد است، آن جنبه کششی‌اش، الاستیکی‌اش در آن قوی و زیاد است، آن طوری نمی‌شود مسأله‌ای به وجود نمی‌آورد.

این چه ظرفیتی در وجود انسان است که خداوند می‌فرماید قلب بنده مؤمن به من ظرفیت مرا دارد، نه این که زمین و آسمان من، ستارگان من، سیارات من؟ نیست این طور. این چه جهتی دارد؟ این جهتش این است که از بین همه موجودات، آن موجودی که دارای قابلیت ابراز و اظهار همه صفات جمالیه و جلالیه حق را داشته باشد فقط انسان است. یعنی این وجود انسان [را] به یک مرتبه‌ای و به یک نحوه‌ای خداوند خلق کرده و هنر خود را به اصطلاح در این وجود به یک نحوه‌ای قرار داده که می‌تواند به آن حقیقت مطلقه‌ای که خود وجود پروردگار آن حقیقت مطلقه است و سایر موجودات در آن مرتبه اطلاقی نیستند بلکه محدود هستند به یک حدودی و

مقید هستند به یک قیودی، انسان از آن مرتبه غیب
عبور کند. از او عبور کند و برود به آن مرتبه لاحدی
و مرتبه اطلاقی برسد. حتی جبرائیل حتی جبرائیل
که ملک علم است و افاضه علم را بر همه موجودات
حتی بر پیغمبران می کند، جبرائیل

يك حدّ وجودی دارد، بیش از [حدّ] او اگر

خداوند در او بدمد طاقت نمی‌آورد، طاقت نمی‌آورد

.... **فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا**

... الأعراف، ۱۴۳ وقتی که خداوند به کوه تجلی کرد،

یعنی يك مقداری از آن جهت قهّاریت و جهت جلالیه

خود را متوجه این ماده‌ای کرد که این ماده فرض کنید

که در يك کوهی بوده. این ماده چون محدود است چون

این ماده در يك محدوده خاصی قرار دارد، نتوانست آن

فشار و آن اتمسفری که الان از جهت معنوی دارد به او

وارد می‌شود را نتوانست قبول کند؛ تمام سنگ‌ها از

همدیگر پراکنده می‌شود.

مثل این که فرض کنید که بعضی‌ها هستند

خب به واسطه یک نفسی که پیدا می‌کند فرض کنید

که یک توجهی می‌کند به سنگی، سنگ دو نصف

می‌شود و توجه می‌کند به یک شیشه و شیشه

می‌شکند. این دارای یک نفس قوی است. خداوند

وقتی که یک توجهی کرد به این کوه یک توجه نه

این که ... کوه نتوانست طاقت بیاورد و موسی هم به

حال غشوه افتاد. موسی طاقت آورد، موسی تکه تکه نشد، موسی نمرد ولی موسی غش کرد یعنی به این مقدار. کوه از بین رفت آن ۷۰ نفر هم افتادند مردند آن کسانی که با حضرت موسی آمده بودند همه افتادند مردند ولی حضرت موسی جان داشت، قوی بود، ظرف و سعه داشت، مقدار تأثیرش این بود که او را از حال ببرد، از حال ببرد. این به خاطر این بود که حضرت موسی کار کرده بود، نفسش آمادگی داشت، استعداد داشت برای این که آن حالات روحی که وارد می شود و آن واردات را بپذیرد، زود از کوره به در نرود، از میدان به در نرود.

دیدید گاهی اوقات برای افرادی یک خبری می آوردند یک مرتبه اصلاً حالشان به هم می خورد؟ به زمین و زمان بد و بیراه می گویند؟ یک مرتبه یک خبر برای کسی می آورند همه را چیز را انگار فراموش می کند؛ بعضی ها نه بردبار هستند، صبر می کنند، تحمل می کنند هر چه مصیبت بیشتر باشد آرامش دارند اینها دارای سعه هستند.

پس مسأله تجلی خداوند به حضرت موسی

و آن کوه از همین قبیل بود، حتی جبرائیل نمی تواند
قبول کند او یک ظرفیت خاصی دارد. یک مثالی بزنم
برای شما ببینید اگر یک مقداری فرض کنید که یک
مقداری نمکِ سنگ را بریزید در آب و حل کنید،
می بینید این نمک سنگ [سنگ نمک] کوچک شد،
کوچک شد و هی حل شد و هی تبدیل به آب شد
ولی آخر یک مقداری ماند که آن یک مقدار دیگر
حلّ

نمی‌شود، درست شد؟ هر کاری هم بکنید به هم بزنید آن یک مقدار حل نمی‌شود، چرا حل نمی‌شود؟ چون آن یک مقدار، ماده‌اش با این ماده‌ای که حل شده فرق می‌کند این ماده‌ای که فرض کنید که نمک است سدیم و پتاسیم است درست شد؟ ید و سدیم است، اما آن ماده‌ای که فرض کنید که حل نمی‌شود آن چیست؟ کلسیم است، کلسیم که در آب حل نمی‌شود، هر چه شما هم بزنید حل نمی‌شود، فسفر که در آب حل نمی‌شود. این محدوده یک محدوده‌ای است که قابلیت حل شدن در آب را ندارد ولی آن نمک قابلیت حل شدن را دارد.

جبرائیل و ملائکه مقرب خدا که بالاترین مرتبه از عالم خلق بعد از انسان هستند، اینها در یک حدی هستند که اینها نمی‌توانند در آن محدوده اطلاقی پروردگار به فناء ذاتی در ذات پروردگار برسند. حالا متوجه شدید؟ نمی‌توانند. نحوه خلق جبرائیل و ملائکه مقرب به یک نحوه‌ای است که دارای یک توان محدود است، دارای یک قدرت محدود است، نمی‌تواند به آن حدّ برسد اما وجود

مبارک پیغمبر اکرم و ائمه و اولیاء و کسانی که تابع آن مرام و مشی آنها هستند به یک نحوی است که آنها می‌توانند حرکت کنند، به واسطه عبادت، مراقبه، ذکر، تفکر و به واسطه عمل صالح آن شرایط وجودی، آن شرایط نفسانی [را دائما] تغییر بدهند؛ به یک نحوی همین طور تغییر و تبدل در آنها به وجود بیاورند تا به یک نحوی که قابلیت عبور از حد و قابلیت عبور از قید را پیدا کنند و مندرک در ذات پروردگار بشوند، این برای انسان است.

حالا دیگر این آیه روشن شد: **لَقَدْ خَلَقْنَا**

الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ یعنی چه؟ یعنی خداوند اگر فرض بکنید که می‌خواست یک خلقی درست بکند و نهایت سعی خود را روی این خلق انجام بدهد چه خلقی درست می‌کرد؟ خلقی درست می‌کرد که مثل خودش باشد بله؟ همین است دیگر. نه این که به معنای "مثل خودش" یعنی به آن سعه و آن ظرفیت نه، خلقی درست کند مخلوقی به وجود بیاورد که از نقطه نظر قرب با خودش هیچ گونه امتیازی و تفاوتی و بُعدی بین او و بین مخلوقش نباشد اما [برای]

سایرین بُعد است. عالم ملائکه بُعد دارد، عالم ارواح، عالم شیاطین، عالم اجنه و حیوانات بُعد دارند، همه اینها در یک شرایط محدود و در یک مقیدات هستند.

این انسان است که می‌تواند هیچ‌گونه بُعد و فاصله‌مرحله و رتبه‌ای بین خود و بین پروردگار به وجود نیاورد. این فقط انسان است. خب این می‌شود **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ** حالا ما متوجه شدیم که چه مرتبه‌ای را ما حائز هستیم. این برای خلقت ما. خدا می‌خواهد بگوید که ما آن قدرت خالقیت خودمان را در توی بشر، ما در تو اعمال کردیم، این برای این طرف قضیه.

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ این انسان را آوردیم در عالم دنیا در عالم ماده و به تمام مراتب وجودی و نزولی عوالم این انسان را سیر دادیم. چرا؟ چون تمام مظاهر وجودی ما را از آن مجرد محض تا آن آخرین مرتبه که مرتبه ملک و مرتبه ماده و مرتبه صورت و مرتبه جرم و مرتبه کون و فساد است همه اینها را داشته باشد و هیچ مرتبه‌ای از انسان فوت نشود این می‌شود تمام مظهریت اسماء و صفات الهی.

ملائکه نمی‌تواند به صورت جرم بیایند، ملائکه نمی‌توانند به صورت وجودی شکل پیدا کنند که دارای اقراض و دارای هواها و دارای

خصوصیات حیوانی باشد، وجود آنها یک وجود خاص است اما انسان همه اینها را دارد. پس بنابراین قدرت او از ملائکه بیشتر می‌شود. این انسان رسید به اسفل سافلین یعنی آخرین مراتب نزول: آوردیم پایین [او را] از مراتب جبروت عبورش دادیم به لاهوت رسید، از آنجا به ملکوت اعلی رسید، آمد پایین تر ملکوت سُفلی، عالم برزخ، عالم مثال، تا رسید به همین عالم ماده و صورت که عالمِ عالمِ ماده و صورت است دیگر. تمام این مراتب را سیر دادیم و همه را به انسان نشان دادیم خب حالا از این به بعد چیست؟ **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا** حالا که تا اینجا رسید ما در او این کار را کردیم: در عالم جبروت در او گذاشتیم، از عالم لاهوت در آن گذاشتیم، از عالم ملکوت در او گذاشتیم، از هر مرتبه‌ای ما در انسان قرار دادیم تا رسید به عالم ماده. این که ما در او گذاشتیم یعنی قوه و توان رسیدن به این عالم را ما در او گذاشتیم و همین طور از همه اینها بالاتر ما توان رسیدن به ذات را که اختصاص به انسان دارد در انسان قرار دادیم.

بعضی ها می‌آیند و وقتی که به این عالم ماده

می‌رسند همین جا می‌ایستند، اکثر مردم فراموش می‌کنند که چه چیزهایی خداوند در آنها قرار داده فراموش می‌کنند که خداوند چه مسائلی را در آنها قرار داده چه توان‌هایی قرار داده، تمام اینها را از یاد می‌برند. فقط سر خودشان را گرم می‌کنند به آن چه

که

حیوانات هم می‌توانند به نحو دیگری سر خودشان را با آنها گرم کنند. انسان خانه می‌سازد، طبقه و آپارتمان می‌سازد در آن جا زندگی می‌کند، حیوان هم لانه می‌سازد موریانه زیر زمین لانه می‌سازد چه فرق می‌کند؟ منظور زندگی کردن است. سلمان در مدائن وقتی که حاکم مدائن بود یک بنا آورد که برایش خانه بسازد، بنا گفت: چه خانه ای می‌سازی؟ سلمان گفت: یک خانه‌ای بساز که وقتی می‌خوابم نصف پایم بیرون باشد.

گفت: یک حرفی می‌زنی ما را مسخره می‌کنند! گفت: اگر نمی‌خواهی بسازی برو یک جای دیگر. من یک خانه‌ای می‌خواهم که وقتی می‌ایستم سرم فقط [به سقف] نخورد و گیر نکند و وقتی که می‌خوابم نصف پام بیرون باشد، بیش از این مقدار نیازی نیست، اینقدری ما زنده نمی‌مانیم!

این یک سلمان بود، حاکم امیرالمؤمنین بود در مدائن درست شد؟ محل قضاوت خودش هم کنار یک درخت قرار داده بود یک سنگی هم گذاشته بود روی آن نشسته بود می‌گفت اگر قضاوت

می خواهید بیایید اینجا. [نه اینکه بگوید ... برخلاف دیگر حکما که می گفتند] بفرمایید در دارالاماره، بفرمایید در قصر بفرمایید در اینجا. می گفت اگر قرار بر قضاوت و حکومت بین مردم است، کنار این درخت هم می شود حکومت کرد، هر کس دعوا و مرافعه ای دارد بیایید اینجا.

نقل می کنند یک وقت مدرس رفته بود ظاهراً ترکیه، آنجا اسناد مملکت را هم برده بودند که [قرارداد ببندند.] این اسناد را ریخته بود در لگن، از این لنگهای حمام و با خود برده بود! بعد آنها خیلی تعجب کردند و گفتند خب اسناد را [بیاورید، مدرس هم برداشت] از زیر عبایش لنگ را درآورد و یکی یکی باز کرد! گفتند آقا شما سند را بر میدارید در لنگ حمام می آورید؟ گفت: شما سند می خواهید این است، شما اگر چرم می خواهید بدهم چند تا گوسفند و چرم گوسفند و گاو را برایتان بیاورند! این آدم آدم حرّ است، مدرس آدم حرّی بود. به او گفتند چرا شما این قدر شجاع هستی؟ چرا هر حرفی را می زنی؟ چرا از رضا شاه و امثال ذلک نمی ترسی؟ با

همان لسان اصفهانی گفت که اولاً پول ندارم که ازش
بترسم دزد بیاید ببرد، بعد هم یک شکم دارم که با
یک ماست و یک نان سیر می شود، مرگ و حیات هم
به دست خدا است. درست شد؟

آن مدرس با آن وضع آن مدرس به درد ملت
می خورد، متوجه شدید؟ حالا می بیند تفاوت از کجا
است تا به کجا؟ آن مدرس به درد ملت می خورد و
آن مدرس رفتن به مجلسش برای خدا بود و آن
مدرس کارش برای رضای خدا بود و خلوص او و
سایر کارهایی که انجام می داد می شد گفت که برای
خدا است. مسأله از این قرار است درست شد؟ به
سلمان گفتند ... گفت که اگر قرار بر این است همین
جا هم می شود.

انسان می خواهد غذا بخورد حالا هر غذایی
را که انسان می تواند بخورد، حیوان هم می آید یک
چیزی شکار می کند چه فرقی کرد؟ می گویند وقتی
یک گله حرکت می کند و جلو می رود این حیوانات
درنده شیر و پلنگ می افتند دنبال آن که مریض است
و از گله عقب می ماند دیگر، تا به او می رسند
شکارش می کنند. خب اگر قرار باشد بر این که در
هر جایی که انسان به یک شخصی که مظلوم است و
زور ندارد به او زور بگوید خب معلوم است دیگر
این هم شد مثل همین دیگر چه فرقی می کند؟

امیرالمؤمنین علیه السلام حکومتش حکومتی بود که به داد مظلوم می‌رسید به داد مظلوم می‌رسید.

اما افرادی که آنها زرنگ هستند افرادی که آنها

رند هستند آنها به این مسائل و به این جنبه‌اسفل

سافلینی توجه نمی‌کنند آنها آن دنبال آن چیزهایی که

خدا در وجودشان همینطور که می‌آمدند پایین گذاشته،

در آن مراتب نفسشان به دنبال او می‌روند: "این که خدا

گذاشته برویم ببینیم چیست" برویم ببینیم چه مسائلی

هست چه اسراری هست. این که خدا گفته تو بهترین

خلقی، این که خدا افتخار کرده ... **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ**

الْخَالِقِينَ المؤمنون، ۱۴ که نسبت به خلقت حتی صور

نوریه و انوار جلالیه و جمالیه و ملائکه و عقول و نفوس

قدسیه این حرفها را نزده، برویم ببینیم آخر چه خبر

است؟ می‌روند به دنبالش.

لذا خداوند برای اینکه این انسان بتواند از این

مرتبۀ ماده خود را [بالا] بیاورد و به آن مراتب صور

واقعی و حقیقی بدهد و آن مراتب را در وجود

خودش متجلی کند آمده دستوراتی داده: این کار را

باید بکنی، آن کار را باید بکنی، این را باید انجام
دهی. این که خداوند می‌فرماید باید نماز را در پنج
وقت بخوانید برای چیست؟ خوب خداوند
می‌توانست بگوید می‌توانید ۱۷ رکعت را همان صبح
زود رَج بزنید و کلکش را بکنید و دیگر تا فردا صبح
راحت، نه این جوری نیست. نماز صبح یک حسابی
دارد، نماز

نافله آن یک حسابی دارد، موقع ظهر دوباره باید نماز بخوانی چرا؟ چون در موقع بین صبح تا ظهر با مردم حرف زده‌ای، صحبت کرده‌ای، تفکرات آمده در ذهن تخیلات آمده و آن یک مقدار تو را دور کرده، در اینجا یک هشدار یک بیدار [باش] یک تنبّه در اینجا دوباره باید بگردد تو نباید در اینجا بایستی تو باید متوجه آنجا باشی.

حی علی الصلوة حی علی الصلوة الان موقع نماز است. وقتی نماز ظهر را می‌خوانی تقریباً دو ساعت و نیم بعد موقع نماز عصر می‌شود، دوباره یک مقداری انسان صبر می‌کند، دوباره موقع غروب نماز می‌شود، یک ساعت و نیم بعد نماز عشا می‌شود، نصفه شب به بعد ... پیغمبر می‌دانید چطور نماز می‌خوانند؟ نماز شبشان را پیغمبر سه قسمت می‌کردند: در قسمت اول از نماز شب چهار رکعت، در قسمت دوم یک مقداری می‌خوابیدند [بعد] بلند می‌شدند دوباره یک چهار رکعت دیگر، در قسمت سوم که آن سه رکعت بقیه است آن را دیگر به نماز صبح متصل می‌کردند. یعنی تمام بیست و چهار

ساعتِ انسان باید در حالت نماز باشد.

اما ما الآن به نماز چه توجهی داریم؟ یک

عملِ تعبدی زوری و تحمیلی که بخوانیم و مسأله را

تمام کنیم. درست شد؟ این [عبادات] با این کیفیت

[به] آنها نمی‌رسد. خداوند برای انسان این عبادات

را قرار داده به نحوی که اگر یک شخص با این همه

عبادات و با این همه [از] موارد: ایثار عرض می‌شود

که سخاوت، بخشندگی، انفاق، استغفار، توبه؛ با این

همه اگر باز نتواند به مطلوب برسد جای عجب

است.

امام سجاد علیه السلام در مسجدالحرام

نشسته بودند، آمدند چند نفر از اصحاب گفتند که ما

الآن در آنجا نشسته بودیم دیدم حسن بصری یا

سفیان ثوری یکی از این دو، نشسته است برای مردم

صحبت می‌کند، حضرت فرمودند: چه می‌گفتند؟

گفتند [می‌گوید:] عجیب نیست که شخص با این

همه گناه به جهنم برود، عجب از آن است که افراد

به بهشت بروند. حضرت فرمودند: اشتباه می‌کنند،

عجیب نیست که مردم به بهشت می‌روند عجیب

اینجا است که با این رحمت واسعه پروردگار کسی
به جهنم برود. اصلاً مسأله عکس است! یعنی امام
می‌خواهد بفرماید این قدر رحمت خدا واسع است
و این قدر

درهای اجابت و باب‌های برای ورود مفتوح

است که همچون کلام رسول خدا که در قبل از ماه
رمضان که می‌فرمود:

فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ
الْعَظِيمِ^۱

شقی آن کسی است که نتواند در این ماه
بزرگ رضایت خدا را کسب کند. این دیگر این قدر
باید شقی باشد یعنی دیگر عجیب است. این قدر
رحمت خدا واسع است که همه را می‌گیرد حالا یک
کسی چقدر باید شقی باشد و چقدر باید از رحمت
دور باشد که با زور که دارند می‌کشند او را این
بگذارد برود، این دیگر باید شقی باشد.

مسأله‌ای یک شخصی نقل می‌کرد می‌گفت:

در ایام ذیحجه بعضی از این روزها این باب بیت الله
را برای افراد باز می‌کنند. مسئولین همان خود دولت
سعودی می‌آیند، بسیاری از افرادی که از سایر جاها
آمدند می‌آیند، از میهمانان سیاسی می‌آیند، خیلی
افراد وارد کعبه می‌شوند و می‌آیند و کعبه را

^۱ خطبه شعبانیه

می‌شویند و چه می‌کند و اینها. او می‌گفت در یکی از اینها که یک عده وارد شدند از همین ایران [یک نفر] وارد شدند و بعد یک نفر در میان آنها حالا خب فرض کنید که تصور ما از کعبه چیست؟ تصور ما از کعبه چیست؟ جایی که خداوند این را حرم خودش قرار داده، بیت البیت خودش قرار داده به مردم امر کرده بیایند در آن جا طواف کنند و دور آنجا بگردند، گناهشان می‌ریزد، جایگاه ولادت امیرالمؤمنین را در آنجا قرار داده، واقعا یعنی مقدس ترین مکان در دنیا خب کعبه است دیگر. پیغمبران را امر کرده بیایند دور این کعبه بگردند حتی ائمه دور این کعبه آمدند بگردند حالا در یک همچنین فرصتی که در را باز کردند و اینها رفتند داخل، این آقا رو می‌کند به یکی از افراد می‌گوید: فلانی وقتی آمدی تهران بیا راجع به فلان معامله صحبت کنیم! در این کعبه؟ می‌دانید مسئله چیست؟ وقتی پیغمبر می‌فرماید **فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ ...**

یک قضیه بگویم برای شما از آن چه از مرحوم آقا شنیدم تعجب نکنید.

مرحوم آقا رضوان الله عليه می فرمودند یک دوستی داشتم به نام مهندس زاهدی که استاد دانشگاه بود من هم دیده بودم ایشان را ایشان قبل از مرحوم آقا مدتی است به رحمت خدا رفته مسجد قائم می آمد نمازهایش را آن جا می خواند، در بعضی از جلسات هم شرکت می کرد. همین آقای مهندس زاهدی یک وقت از قول دکتر سید حسین نصر که الان ایشان در آمریکا است و سابق عضو بعضی از همین سازمان های وابسته به آن دربار شاه در آنجا بود. مرد درس خوانده، فاضل و دانشمندی است الان در آنجا است و در فلسفه و عرفان و اینها خیلی کار کرده و با مرحوم علامه طباطبایی رفت و آمد داشته. این قضیه را دکتر نصر تعریف کرده می گفت در آن سفری که شاه رفت برای حج و اتفاقا بعد هم عکسش را می زدند داخل مساجد در حال احرام که من یادم است یک عکس ایشان را هم آورده بودند مسجد آقا البته آن موقع اجبار بود دیگر مدتی گذاشته بودند و بعد مرحوم آقا گفتند عکس را بردارند و در همان اتاق خادم گذاشتند. می گفت در آن سفری که

شاه رفته بود برای حج در زمان ظاهرا ملک فیصل بود در آن زمان ما هم به اتفاق ایشان ما هم مشرف شدیم برای حج. می گفت بعد از این که ما اعمال عمره را انجام دادیم، در روز هشتم یا هفتم ذیحجه آمدند در را باز کردند، در همین کعبه را باز کردند و بسیاری از افراد از آن هیئت ایرانی هم اجازه دادند که وارد [کعبه] شوند با گلاب... ظاهرا هم از همین جا با خودشان گلاب برده بودند برای شستن کعبه. می گفتم ما هم رفتیم با این افراد، شاه رفت و کی رفت، ما هم رفتیم. می گفت همین که یک مدت گذشت و خود شاه هم مشغول شستن کعبه شده بود و ما هم جارو به دست گرفتیم یک مرتبه حال همه عجیب تغییر کرد و ما دیدیم که صدای گریه می آید؛ کم کم اینها جاروها را گذاشتند کنار ما هم گذاشتیم کنار و هر کدام رفتیم یک گوشه ای و مشغول... انقلاب عجیبی پیدا شده بود و به نحوی که کسی دیگر اصلا متوجه خودش نبود و می گفت عجیب بود آنکه حالش از تمام آن افراد بدتر بود و همین طور اشکش می آمد و سرش را بی اختیار به دیوار

می زد همین محمدرضا شاه بود، از همه بدتر بود.
این معنایش چیست؟ این معنایش این است
که وقتی رحمت پروردگار بیاید، رحمت پروردگار
دیگر کسی را نمی شناسد، آن وقت در یک همچین
وضعی در یک همچین حالی می بینیم آقا به او
می گوید: یک وقت فراموش نکنیا بیا در تهران راجع
به آن معامله حرف بزنیم درست شد؟ ولی صحبت

در این است که ما قدر نمی‌دانیم. خب جناب
شاه شما که یک همچین حالی، یک همچین
وضعیتی برای شما پیدا می‌شود چرا باید فراموش
کنی؟ چرا وقتی که دوباره برمی‌گرددی به آن ظلم باید
ادامه بدهی؟ چرا باید نافرمانی کنی؟

اینها نشانه‌هایی است که خداوند می‌خواهد
برساند: برای من هیچ کس تفاوت ندارد، رحمت من
همه را می‌گیرد، ما هستیم که خود را از رحمت خدا
دور می‌کنیم، ما هستیم که فراموش می‌کنیم، ما
هستیم که آن نعمتهای خدا را فراموش می‌کنیم
درست شد؟ می‌آییم به غفلت می‌گذاریم، دوباره
ظلم می‌کنیم، دوباره نعمت‌ها را فراموش می‌کنیم،
دوباره به معصیت می‌پردازیم تا کار به آن جا می‌رسد
که دست به کشتار مردم می‌زنیم، دست به قتل و
غارت می‌زنیم، دست به تعدی می‌زنیم. و الا اگر
خب همین [شخص] در آن موقع آن حال خودش را
حفظ می‌کرد و می‌آمد و توبه می‌کرد خب چه بسا
این که فرد صالحی می‌شد ولی کفران نعمت کرد
درست شد؟ کفران نعمت موجب می‌شود که

خداوند هم بر انسان این را بیارد ...

برای همه ما مطلب همین است یعنی آن رحمت و

آن نعمت همه را شامل می‌شود هر کسی در زندگی

خودش از این موارد بسیار دارد ولی صحبت در این

است که ندیده می‌گیریم و رد می‌شویم و توجه

نمی‌کنیم ... **وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ** ... الأعراف،

۱۵۶ همه چیز را می‌گیرد، رحمت خدا بر همه چیز غلبه

می‌کند بر همه چیز سیطره پیدا می‌کند.

این مطالب را مقدمه برای این جهت عرض

کردم، این ماهی که ما در آن هستیم این ماه ذوالقعدة

است، ماه ذوالقعدة همان اربعین حضرت موسی بود

وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ الأعراف،

۱۴۲ ما با موسی سی روز وعده گذاشتیم که آمد

حضرت موسی در کوه طور؛ آن سی روز همین ماه

ذیقعدةای است که الان در آن هستیم؛ روزه در آن

بسیار مستحب است، اذکار در آن بسیار مستحب

است، آن اذکار توحید در اربعین حضرت موسی

آمده. **اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ** ده روز دیگر اضافه کردیم به این

سی روز تا اربعین حضرت موسی تمام شود. آن ده

روز دهه ذیحجه است مرحوم آقا نسبت به دهه
ذیحجه خیلی تأکید داشتند، روزه در آن بسیار
استحباب دارد، حالاتی که برای بزرگان در این دهه

ذیحجه اتفاق می‌افتد بسیار حالات غریبی
 است و آن اذکار توحیدی و تهلیلی که برای حضرت
 موسی آمده اذکار عشره دهگانه لا اله الا الله عدد
 اللَّيَالِي وَاللَّيَالِي؛ لا اله الا الله عدد امواج البُحُور؛ ...
 لا اله الا الله في الليل اذا عَسَسَ، وَالصُّبْحِ اذا تَنَفَّسَ؛
 ... آن اذکار توحیدی که راجع به حضرت موسی
 هست در این دهه ذیحجه به قلب حضرت موسی
 نازل شده که مرحوم آقا هم دارند در کتابهایشان.

قدر این ایامی که در آن هستیم و بخصوص
 دهه ذیحجه را خیلی بدانیم که برای بسیاری از
 بزرگان شده فتح بابی که شده در این دهه شده
 [است]. لذا پرداختن به مراقبه و پرداختن به اذکار و
 به مراقبه بیشتر و رعایت موازین و مسائل سلوکی در
 این خصوص بیشتر ما باید داشته باشیم. توسل به
 سیدالشهدا علیه السلام و زیارت سیدالشهدا علیه
 السلام در شب عرفه هیچ فراموش نشود، دعای
 سیدالشهدا علیه السلام در روز عرفه که حضرت در
 عرفات این دعا را خواندند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ
 لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ وَلَا كَصُنْعِهِ صُنْعُ صَانِعٍ تَا

[انتها] آن دعا را حتما همه بعد از ظهر روز عرفه بخوانید، این دعا باید خوانده شود.

این را هم بدانید که طبق روایتی که از امام صادق علیه السلام است [خداوند فرموده است] خداوند نظر خود را در روز عرفه اول به زائرین سیدالشهدا می‌اندازد بعد به حجاج خودش. یعنی زائر سیدالشهدا ولو زائر از مکان بعید فرق نمی‌کند این پیش خداوند اقرب است و زودتر به آن مرتبه خود می‌رسد تا این افراد. علی ای حال امیدواریم که با توفیق خداوند هر چه بیشتر بتوانیم از فیوضات این ماه بهره‌مند بشویم و فرصت‌هایی را که خداوند در هر مجالی برای ما به وجود می‌آورد آن فرصت‌ها را از دست ندهیم.

بینید ماه رجب چه ماهی است! بعد ماه شعبان است یک نحو دیگر، بعد ماه رمضان است که اصلا فیض و رحمت او رحمت واسعه است، بعد از او اربعین حضرت موسی ذیقعدہ و ذیحجه است، بعد از او ایام محرم می‌آید و آن احاطه و نفس ملکوتی حضرت سیدالشهدا است، بعد همینطور

موارد مختلف. این موقعیت‌های متفاوتی که خداوند
به وجود آورده این موقعیت‌های متفاوت را ما باید
بی جهت نگذاریم و از او نباید بگذریم درست شد؟
انشاءالله امیدورایم که هر جا هستیم دعاگوی احبه و

اعزه و سروران مکرم باشیم و احبه و اعزه هم
ما را فراموش نفرمایند و که خداوند متعال طبق
روایتی که داریم دعای مؤمن را نسبت به برادر مؤمن
یا خواهر ایمانی زود مستجاب می‌کند تا دعای
شخص را نسبت به خودش.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

بله عرض کنم حضورتان که راجع به این
مسأله، این مطلبی که می‌فرمایید این حالا این جنبه
درسی و اینها ندارد. حالا که این موقعیت پیش آمد
من یک توضیحی بدهم که چون زیاد سوال می‌شود
راجع به همین مسأله جلسه عنوان بصری که از این
نقطه نظر بالاجمال. در زمان مرحوم آقا به واسطه
بعضی از جریاناتی که پیش آمد من بالاجبار یک
مقداری از وارد شدن در مسائلی که می‌گذشت کنار
گیری کردم. یعنی دیدم در آن موقع یک مطالبی دارد
پیش می‌آید که چاره‌ای ندارم جلوی آن مطالب را
بگیرم مگر به این که از این جریانات یک مقداری
کنار بکشم، فلذا تقریباً یک سال، بله، یک سال به
فوت و ارتحال حضرت آقا مانده بود، ما تقریباً کنار

گیری کردیم و دیگر کمتر صحبت می‌کردیم در جلسات کمتر صحبت می‌کردیم و اگر کسی سؤالی می‌کرد مسأله فقهی می‌پرسید به سکوت می‌گذرانیدیم. علی‌ای حال یک نحوه در پیش گرفته بودیم که دست شیطان را حداقل بتوانیم تا حدودی از دخل و تصرف و ایجاد فتنه و ... آشوب کوتاه کنیم و بحمدالله موفق هم بودیم.

بعضی از دوستان اینها آمدند گفتند این وضع که نمی‌شود، بالاخره ما سوالاتی داریم، اشکالی داریم علی‌ای حال این وضع نمی‌شود، حالا اگر بشود به نحو بی‌سر و صدا یک جلسه شما شب‌های پنجشنبه برای ما بگذارید و در آن جلسه سؤالات عرفانی، سلوکی و سوالاتی که به نظر می‌رسد مطرح بشود و مجلس انسی داشته باشیم ما هم قبول کردیم. لذا در شبهای پنجشنبه تقریباً حدود ده دوازده نفر می‌آمدند و از همان رفقا و دوستانی که در قم بودند از آنها شرکت می‌کردند و یک سوالی می‌شد و ما در حول و حوش آن صحبت‌هایی می‌کردیم و مجلس مجلس خوبی بود من حیث المجموع.

تا این که مرحوم آقا فوت می‌کنند، این مجلس موقتا قطع می‌شود. بعد از گذشتن یک زمانی به واسطه یک مسائلی که کم و بیش سروران مکرم اطلاع دارند من احساس کردم دارد مبانی آقا منحرف می‌شود، از آن مرتبه خودش دارد کنار می‌رود و خلط دارد می‌شود: صحیح با سقیم ممزوج دارد می‌شود، اتقان با شعار دارد قاطی می‌شود، عقل با تعبد و تخیلات و تصورات دارد ممزوج می‌شود؛ مرکب می‌شود. بله به جای مبانی اصیل دارد خواب و مکاشفات، چه بسا شیطانی، شعار و مطالب بی‌در و دروازه و هر گونه صحبت سست و کلام بی‌بنیان دارد جایگزین آن موازین متقنه سلوکی می‌شود. خب ما نمی‌توانستیم صبر کنیم و نمی‌توانستیم کناری بایستیم و نظاره گر این دخل و تصرفاتی باشیم که

دارد انجام می‌شود. مبانی ایشان از آن مسیر اصلی خودش منحرف شد. هر کسی را که با ذوق و سلیقه ایشان موافق درآمد پذیرفته، ولو این که هر کاری انجام بدهد و به هر فساد اخلاقی این شخص متصف باشد؛ و هر کسی که با مبانی آنها موافق درنیامد از حیثه مراوده و معاشرت خود طرد کند و او را به انواع تهمت بیالایند و هر نوع برچسب ناروایی را به صرف عدم مقبولیت این نظام بر او بزنند. این مسأله را ما نتوانستیم بربتابیم و نتوانستیم تحمل کنیم و علی‌هذا به مقابله برخاستیم و شدیداً در مقابل این جریان ایستادیم تا این که خود ما را هم مشمول همین قانون و قاعده ساری و جاری خود کردند!

انواع تهمت‌ها را بر ما زدند. کار به جایی رسید که من یک مسافرت که می‌کردم در مجالسشان خلاصه صحبت از بعضی مسائل بود و جالب این جا است که به راحتی هم خیلی‌ها قبول می‌کردند و خیلی به اصطلاح مسأله قابل قبول برای هر کسی بود و اینها. تا جایی که دوستان می‌گفتند مطالبی که در

حول و حوش شما است به نحوی است که اصلاً انگار شما پسر آقا نیستید، یعنی به این نحو اصلاً مسائل مطرح است. برای ما اینها مهم نبود، آن چه که برای ما مهم بود این بود که از موازین ایشان نباید تخطی بشود موازین ایشان نباید خلاصه مطلب چیز بشود و روی این حساب ما پافشاری می کردیم.

به واسطه این قضیه خب طبعاً یک مقداری مسأله اوج گرفت تا این که خود من احساس کردم چاره ای نیست جز اینکه من یک سری مبانی اصولی و عرفانی آن چه را که از مرحوم آقا علماً و تجربه به دست آوردم بیایم بیان کنم.

یعنی مبانی اصولی بیایم بیان کنم که عرفان چیست؟ عارف کیست؟ ولی کیست؟ وصی کیست؟ جایگاه خواب و مکاشفه در راه سالک به چه گونه است؟ خوابهای شیطانی، خوابهای رحمانی سالک چه نحوه باید عمل کند؟ آیا به هر خطورات و تصوراتش می تواند عمل کند یا نه؟ میزان اطاعت سالک از استاد چیست؟ استاد به کی می گویند؟ آیا استاد به عنوان اطلاق واجب الاتباع است یا به عنوان

تقید و در یک محدوده خاصی؟ اینها مسائلی بود که ما می‌بایست بیان کنیم و طبعاً به مذاق بعضی از افراد خوش نمی‌آمد.

فلذا بعضی از دوستان اینها پیشنهاد کردند که آقا یک مجالسی شبیه همان مجالس شب‌های جمعه زمان مرحوم آقا شما بگذارید و این مطالب را برای ما بیان کنید آخر زمان مرحوم آقا ایشان گاه‌گاهی صحبت می‌کردند، حرف می‌زند، در جلساتشان در عصرهای جمعه برای افراد صحبت می‌کردند آنها از جاهای مختلف می‌آمدند، شما هیچ حرفی نمی‌زنید، این که نمی‌شود. لذا من به ملاحظه می‌گذراندم و ترتیب اثر نمی‌دادم تا اینکه دیگر فشار بر من زیاد شد به نحوی که با توجه به این که احساس می‌کردم ممکن است یک حساسیت‌هایی را این قضیه به وجود بیاورد یک قدری تانی داشتم

تأمل داشتم در [این مسأله.] علی ای حال دیگر نماز استخاره خواندیم و استخاره کردیم و بسیار مناسب آمد و از یک چند نفری هم شروع کردیم از همان دوستان سابق مرحوم آقا و افرادی که خب بعد از مرحوم آقا خیلی به نحو مختصر با آنها آشنا شده بودیم از همان‌ها شروع کردیم. ولی این را خدمت دوستان عرض کنم که این مسأله و این جلسه‌ای که به وجود آمد به هیچ نحو یک جلسه‌عنوانی و اعتباری نبوده و همه آن افرادی که در آن جلسه شرکت می‌کنند همه افراد با هم برابرند و هیچ ارتقایی و اعتلایی و ترفیع درجه‌ای این حرفها و این بازیها در این جا راه ندارد.

فقط نکته‌ای که این جا مدّ نظر بود و اگر این نکته حلّ بشود هیچ گونه مسامحه نیست برای این که همه افراد باشند او این بود که با توجه به وضعی که به وجود آمده امکانات پذیرایی کم است فرض بکنید که اگر در یک منزل مثل اینجا می‌خواهد باشد و قرار باشد که اگر مردها بیایند و از آن طرف هم مخدرات بخواهند شرکت بکنند طبعاً این امکانش

نیست. لذا از این باب یک چند نفری ... که خوب گفتیم که اینها و خیلی از اینها هم بدواً و خود به خود در این جلسه راه پیدا کردند نه این که من نظر خاصی روی تک تک افراد داشته باشم.

من این را می‌خواهم بگویم تصور نشود بر اینکه افرادی که در این جا هستند بر بقیه امتیاز دارند نخیر، ممکن است بسیاری از افرادی که شرکت نمی‌کنند بر افراد این جلسه امتیاز داشته باشند من جمله خود بنده و بسیاری از افرادی که در این جلسه شرکت می‌کنند از نظر چیز معلوم نیست که ... این بر حسب یک تصادفات بوده. فرض کنید که فلان شخص مطلع می‌شده و به واسطه بعضی از جهات طبعاً راه پیدا می‌کرده و الان هم مطلب همان است یعنی اگر شرایط الان آماده باشد برای اینکه همه در آن جلسه شرکت کنند حتی خانم‌ها من هیچ مضایقه‌ای ندارم ابداء، این طور نیست؛ فقط مسأله [اول] مسأله امکانات است، مسأله دوم احتمال بعضی از حساسیت‌ها هست. بالاخره اگر این گسترش پیدا کند طبعاً ممکن است که آن مقصود را

تحت الشعاع خودش قرار بدهد. و اما مطالبی که در این جلسات گفته می‌شود، این جلسات مال تمام دوستان است، نه اختصاص به آن افراد دارد و همه باید این مطالب را اگر چنانچه مایل هستند باید گوش بدهند و نوارها را بشنوند و گوش دهند به واسطه این که من در این مجلس سعی ام بر این است که بیشتر از مطالبی که از مرحوم آقا شنیدم در اینجا بیاورم، از مطالب ایشان در این جا بیاورم و کمتر از خودم دخل و تصرف بکنم مگر در بعضی از مواردی که نیاز به توضیح داشته باشد در آن جا خب چرا.

علی ای حال این مجلس مجلس اختصاصی

نیست و اگر اطلاق درس بر آن می‌شود این هم فقط از همین باب است که مطالبی که بالاخره ما از ایشان [مرحوم آقا] شنیدیم، یادداشتهایی که از ایشان

داریم، مطالبی که ایشان در صحبت‌هایشان داشتند و بعضی از نوارهای ایشان پیش حقیر است و به طور کلی آن چه که ما از مرام و مبنای ایشان استفاده کردیم آنها را در معرض استفاده مستعدین قرار بدهیم که به فرمایش پیغمبر اکرم **فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ لَيْسَ بِفَقِيهِ وَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ**^۱، چه بسا افرادی که یک فقهی را، یک کلام ارزشمندی را، یک بینشی را ابلاغ می‌کنند و می‌رسانند به افرادی که از خود واسطه، این‌ها مستعدتر هستند و آنها بهتر می‌توانند استفاده کنند. من هم فقط از همین باب بود [که] گفتم خب بالاخره ما انتصاب به ایشان داریم و یک وظیفه و مسئولیتی را از یک جهت برای ما می‌آورد و [از جهت دیگر که] ما مطالبی را از ایشان شنیدیم [خدایی ناکرده] بخل نکرده باشیم و خیانت در بلاغ و در ابلاغ نشده باشد و **إِلَّا شَمَا قَطَعْ بَدَانِيدَ** آن چه که در نفس من می‌گذرد این است که از تمام افرادی که در آن مجلس شرکت می‌کنند بنده پایین تر هستم و فقط و فقط به عنوان یک نواری که مطالبی

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳

از مرحوم آقا شنیده و دارد برای افراد نقل می کند ...
نه بیشتر؛ و إلا اگر چنانچه حتی من مجال داشتم و
فرصت داشتم برای مخدرات هم یک همچنین
مجلسی را تشکیل می دادم ولی خدا را شاهد می گیرم
به اندازه‌ای سر من شلوغ است و به اندازه‌ای من کار
دارم که از مسائل ضروری حذف می کنم و جهتش
این است که با توجه به وضعیت تحصیلی که داریم
و با توجه به مطالب ضروری که از مرحوم آقا گرفتیم
و این‌ها را باید به صورت علمی و کلاسیک مطرح
کنیم و [همچنین دائما] نوشته در همین پرونده‌ها
می آورند برای من، [دائما] ما این‌ها را می گذاریم در
صندوق تا این که این‌ها را باز کنیم و شروع کنیم
راجع به این‌ها کار کردن و این‌ها را به هم ... که اصلا
مجالی برای من نمی ماند یعنی به هیچ وجه من
الوجه هیچ نحو مجالی نیست.

ولی این مطلب را هم خدمتتان عرض کنم که
مطالبی را که در روزهای جلسات عنوان بصری ذکر
می شود با اصرار دوستان اینها را گرچه ما به آنها
گفتیم که خودتان این‌ها را پیاده کنید و به صورت

کتاب دربیاروید و پخش کنید ولی علی ای حال دیگر این بار را هم روی ما قرار دادند و خلاصه فرمودند که اگر به یک قلم باشد این بهتر است، این هم مزید بر علت شد و من الان مشغول تألیف این شرح عنوان بصری هستم یعنی آن چه را که در این جلسات گفته می‌شود شاید حدود دو برابر یا سه برابر بر او اضافه می‌کنم با منابع علمی خود که بتواند قابل برای عرضه در هر سطحی باشد. این را ان شاءالله احتمالا شاید در دو یا سه ماه آینده اولین کتابش بتواند آماده برای طبع باشد؛ همین طور مسائل دیگری که این مسائل فقهی است و مسائل مهمی که امروزه جامعه دست به گریبان آن است که اینها را من دارم آماده می‌کنم برای رساله‌هایی که دارد چاپ می‌شود.

یکی از مباحثی که خیلی راجع به آن ... اولین مسأله‌ای که هست مسأله ارتداد است و آزادی در اسلام و حدود آزادی در اسلام است که این بسیار مسأله مهمی است. مسأله دیگر مسأله طهارت و نجاست کفار است که بسیار مسأله مهمی است و مسأله بسیار مهمتر از این‌ها مسأله بلوغ دختران است که این بحث به نظر من و آن چه که به نظر حقیر می‌رسد و نظر مرحوم آقا هم همین طور بوده ولی اظهار نمی‌کردند که بلوغ دختران در سن ۱۴ سالگی است نه در سن ۹ سالگی و خوب می‌دانید که اگر قرار باشد که این مسأله مطرح بشود و روی آن بحث بشود و سایر آقایان و علما راجع به این قضایا بحث کنند اصلاً ممکن است قوانین یک مملکتی را این ممکن است دستخوش تغییر و تحول قرار بدهد از نقطه نظر مسائل حقیقی و حقوقی. این‌ها مسائلی است که الان من مبتلا به آن هستم و هیچ فراغی و فراغتی برای اینکه بتوانم از محضر سروران معظم بیشتر بهره‌مند بشوم فلذا عرض حقیر این است که این جلسه که الان به این نحو است بنا بر امتیاز

افرادی بر دیگری مطلقاً نیست به هیچ وجه و اگر
زمینه برای برگزاری یک همچنین مجلسی بود که
بتوانند همه استفاده کنند و همه [وجود داشته] باشند
حالا استفاده که، کلام کلام نارسایی است همه وجود
داشته باشد از طرف من هیچ مضایقه نیست و دو
مجلس کردن هم به نظر من صحیح نیست که حالا
یک مجلس مخدرات، یک مجلس آقایان چون یک
مطلب گفته می شود و یک مطلب القاء می شود و فقط
همین مطلب است فلهدا می توانم عرض کنم همین
دو ماه [یکبار] که خدمت مخدرات می رسم این
برای خود من یک فرصت و یک موقعیت مغتنمی
است که بتوانم از ادعیه صالحه سروران معظم خود
بهره مند باشم و خیال می کنم که دیگر مجال دیگر
برای تصدیع و زحمت برای من وجود نداشته باشد
که باعث مزاحمت بزرگان بشویم، فقط همین مطلب
است و اِلَّا خیر هیچ گونه تمایزی نیست و هیچ گونه
امتیازی نیست و حداقل از دید بنده و از نظر بنده
افرادی که در این جلسه شرکت می کنند و افرادی که
خارج از این جلسه هستند هیچ تفاوتی ندارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

خَبِّبْ بَا أَجَازِهِ شَمَا حَفْظَكُمُ اللَّهُ أَنْشَاءَ اللَّهُ

أَيْدِكُمُ اللَّهُ.